

و عقاب کرده پس ایشان فرستند و رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار
 شدند و رسید که شنیدی آنچه این جماعت گفتند و دوستی که
 به کسان بودند گفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ایشان
 بودند و مثلی که ایشان زدند التی که خدا ای تعالی باشد
 یا فرید و مردم را با نجا خواند بر که اجابت کرد و پیوست
 در آمد و سر که اجابت نکرد و معاقب و معذرت شد
 از مسروق رحمة الله تعالی بر سیدند که رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم بعد از این که استماع قرآن کردند از حال جن که آگاه
 کرد آید از یکی از صحابه کرام رضی الله عنهم تعیین روایت
 کرد که درختی و بر آگاه گردیدند **درختی** که زباب
 بن حارث رضی الله عنه گفته است که من در ایام جاهلیت
 صنمی داشتم که می پرستیدم و دوستی داشتم از جن که اقرار
 عرب بن می رسانند وقتی پیش من خود خفته بودم ناگاه
 آن دوست جنی آواز داد که یا زباب یا زباب اسم
 العجب بعثت حجر بالکتاب مدعو بکلمة فلا یجاب فی بعض

غیر کتاب زباب گفته است که از آن تعجب شدم و بیرون آمدم
 و قوم خود را خبر کردم ناگاه آینه آمد و خبر رسول الله صلی الله علیه
 و سلم آورد ضم خود را اینک هم در شتر می سوار شدم و بسوی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم چون دیدم کسی او بودم
 که هرگز مثل وی ندیده بودم گویا که نور از زمین مبارک می
 می درخت می چون نزدیک می رسیدم فرمود که ترا چه آورد
 ای زباب گفتند آمدم تا بگریه فرمائی فرمان برم از قصه صنم
 و آن جنی خبر داد و آن روز را تعیین کرد گفتند آنک
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اول بگوی آینه ان لا اله الا الله
 و آنک رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن التی کردم و گفتم
 و لما را یت الله انظر دینه اجببت رسول الله صلی الله علیه و آله
 بیعت رسول الله صلی الله علیه و آله از جا بالهدی و خلقت اصنامی بدار چون
 بشد و ت علیها شده فتر کلتما کان لیکن فی الدهر و حدیثا
 ثم من سعة العشرة انما شئت الذی یعنی باقر فانی
 که جای رضی الله عنه گفته که در وقت

غیر کتاب زباب